روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

شنبه ۱۷ دی ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ویکم ■ شماره ۸۶۸۳

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
جان‌های خویش را با حکمت های نو بیاسایید؛ زیرا جان‌ها نیز همانند بدن‌ها خسته می‌شوند.

■ اذان ظهر: ۱۲:۱۰ ■ غروب آفتاب: ۱۷:۰۶
■ اذان مغرب: ۱۷:۲۶ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۲۶
■ اذان صبح فردا: ۵:۴۵ ■ طلوع آفتاب فردا: ۷:۱۵

صفحه آخر

ترسم این قوم که بر دُردکشان می‌خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰
■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰
■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷
■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

فدای این خاک و مردمش

جواد نصرتی

غلامرضا تختی، به‌خاطر این چهره خسته و زخم‌دیده در تاریخ ماندگار نشده است.

هزاران کشتی‌گیر و ورزشکار دیگر بوده‌اند که نماینده ایران بوده و بدتر از این زخم خورده‌اند. اما در حافظه تاریخی ایران، تنها چند نام از آن همه اسم باقی‌مانده است که بدون‌شک، تختی پرآوازه‌ترین و پرتکرارترین آنهاست.

امروز دقیقا ۵۵سال از مرگ پرحاشیه تختی می‌گذرد، اما مردم همچنان هروقت می‌خواهند به‌خودشان یادآوری کنند چه‌کسی بدون قید و شرط با آنها بوده، بی‌اختیار نام تختی را به زبان می‌آورند.

تختی یکی از بهترین کشتی‌گیران تاریخ جهان است، بهترین ورزشکار المپیکی ایران در قرن پیش بود و در کشتی، چنان ماهر و مسلط که به‌سختی، کسی مانندش پیدا می‌شود. اما حتی آنها که کشتی‌هایش را دیده‌اند هم از تختی چیزهای دیگری به یاد دارند، نه کشتی‌هایش را. تکلیف نسل‌های بعدی که معلوم است.

تختی همیشه هرجا مردم بودند، همانجا بود. همین او را جاودانه کرده است. مردم او را به‌خاطر چیزی فراتر از چند دوخم تروتمیز و چند فتیله‌پیچ پشت‌سر هم دوست دارند. او کشتی گرفتن، مدال‌بردن و هر چیز دیگری را فقط برای مردم می‌خواست و اوهمیشه سمت مردم بود، حتی حالا که دیگر نیست.

ایران برف و آفتاب

اکوکمپ عشایری در مشگین‌شهر، اردبیل

فاطمه عباسی

ایران پر از عجایب تاریخی، فرهنگی و طبیعی است. اگر اهل سیر و سفر و ایرانگردی باشید، حتما با بسیاری از این عجایب آشنا هستید و خیلی از آنها را از نزدیک دیده‌اید. خانه‌ها، قصرها، کاروانسراها، کوه و غارهای زیادی وجود دارند که شاید توانسته‌اید برای مدت کوتاهی ببینیدشان، اما هرگز فکر کرده‌اید ای کاش می‌توانستید در یکی از آنها چند شبی بمانید و تجربه‌ای بی‌نظیر برای خودتان بسازید؟ اماکنی که بنای آنها روزگاری در صحنه تاریخی ایران نقش مهمی داشتند، یا تکه‌ای از طبیعت مانند کوه و یا غار بودند و یا خانه‌هایی که برخی از اقوام برای خودشان ساخته‌اند.

خوشبختانه در بسیاری از نقاط گردشگری ایران، حالا اقامتگاه‌هایی وجود دارد که تجربه زندگی متفاوت را برایتان به ارمغان می‌آورد. نمونه‌اش اقامتگاه اکو کمپ عشایری در مشگین‌شهر اردبیل است. این اقامتگاه در فاصله ۲۰کیلومتری جنوب شهر مشگین‌شهر و روی کوهپایه‌های سرسبز سبلان قرار دارد. اقامتگاه اکو کمپ با الهام از معماری سنگچین ترکان و عشایر شاهسون ایران ساخته شده و شامل واحدهایی به‌صورت کلبه کوهستانی، اتاق‌های مختلف در کاروانسرا و ۲چادر عشایر شاهسونی است. همچنین دارای ۴کلبه کوهستانی، ۲اقامتگاه آلاچیق عشایری به همراه ۲کلبه هابیتی است. داخل هیچ‌یک از واحدهای اقامتی این اکو کمپ به‌دلیل آب و هوای تقریبا سرد سبلان، سیستم سرمایشی وجود ندارد و تابستان‌ها هم خنک است. اقامت در این اکو کمپ یکی از جالب‌ترین تجربه‌های اقامت در دل طبیعت خواهد بود. ضمن اینکه تفریحاتی مثل اسب‌سواری، پرواز با پاراگلایدر، کوهنوردی، دوچرخه‌سواری، شنا، راهپیمایی در دامنه کوه و حتی اسکی روی برف در فصول سرد و پر برف سال هم کاملا در دسترس است. اما اگر در این فصل سرد دلتان آفتاب گرم جنوب را می‌خواهد، پیشنهاد می‌کنیم سری به جزیره قشم بزنید و یک اقامتگاه جالب دیگر را تجربه کنید. مکانی ساحلی، کویری و کوهستانی که تداعی‌کننده منطقه‌ای فضایی و رؤیایی است و به آن هتل مریخ هم می‌گویند. در این هتل هیجان‌انگیز سوئیت‌های دونفره، با ایده گرفتن از سیاره مریخ ساخته شده است که می‌تواند یک سفر خاطره‌انگیز را برایتان رقم بزند.

البته همانطور که گفتیم، تعداد این اقامتگاه‌های عجیب و جالب در ایران کم نیست و کافی است اول مقصدتان را مشخص کنید و بعد، دنبال خانه‌های بومگردی یا هتل‌های جالب در دل طبیعت بگردید تا چند روزی را متفاوت زندگی کنید.

فرهنگ و زندگی

ایست؛ این تابلوها غیرمعمول هستند

یک راننده خوب، تابلوهای راهنمایی و رانندگی را فوت آب است. امکان ندارد وقتی به تابلویی می‌رسد، در لحظه، پیام آن را در نیابد و برای فهمیدنش مکث کند، اما همین راننده خوب اگر سر از جاده و خیابان‌های کشور دیگری در بیاورد، چطور؟ باز هم با یک نیم نگاه به تابلوها می‌تواند به سرعت تصمیم بگیرد؟ خب البته که علایم راهنمایی و رانندگی مثل یک زبان جهانی در همه جای دنیا قابل درک هستند، اما خیلی هم نباید خوش‌بین بود. بیایید با چند تابلوی عجیب که فقط در مناطق خاصی پیدا می‌شوند، آشنا شویم. قبل از خواندن توضیحات هر عکس، سعی کنید معنی هر تابلو را با توجه به تصویر روی آن حدس بزنید.

انگلستان: محل ردشدن جوجه‌تیغی

حیوان دوستان در انگلستان دست به حرکتی جالب زده‌اند، آنها با نصب تابلوهایی کوچک مربوط به زندگی حیوانات، باعث دقت بیشتر مردم به شرایط زندگی آنها شده‌اند و این نکته را یادآوری می‌کنند که زندگی تک تک این حیوانات دوست داشتنی به چه اندازه مهم است.

گرینلند: محل رد شدن سورتمه

گرینلند به معنی سرزمین سبز برخلاف اسمش سرزمینی است در میان اقیانوس‌های یخ زده. در واقع کشور گرینلند بزرگ‌ترین جزیره شناخته شده در دنیاست با جاده‌های بسیار معدود و یخ‌های زیاد که سورتمه یکی از بهترین و رایج‌ترین وسایل حمل‌ونقل در این کشور است. ۸۰ درصد از مردم این جزیره بزرگ را اسکیموها تشکیل می‌دهند. پس وجود این تابلو در گرینلند خیلی هم عجیب نیست و معنی‌اش هم آن است که «مراقب باشید، ممکن است جلوتر سورتمه‌ای در حال حرکت باشد».

انگلستان: مکان یک جنگ تاریخی

اگر چه معمولا مکان‌ها یا محوطه‌های تاریخی مشخص شده‌اند و اطرافشان دیوار، حصار یا چنین چیزی کشیده شده تا ترددی در آن منطقه بدون نظارت صورت نگیرد، اما در انگلستان برای مکان‌هایی که در گذشته محل جنگ و نبرد بوده، تابلویی طراحی شده تا مردم بدانند که در مسیرشان یک منطقه تاریخی مربوط به جنگ‌های قدیمی واقع شده است.

تایلند: محل تردد کیف‌قاپ‌ها

معمولا جاهایی که احتمال دزدی و سرقت یا کیف قاپی در آنها زیاد است، نه تابلویی دارد و نه بیلبوردی؛ نهایتا پلیس به مردم هشدار می‌دهد که مراقب باشند و خیلی در این محله‌ها تردد نکنند، اما در تایلند ماجرا کمی فرق دارد. برای آگاهی مردم تابلویی نصب می‌کنند که محل تردد کیف قاپ‌ها را نشان می‌دهد و عابران باید مراقب باشند که گیر این سارقان نیفتند.

بولیوی: خطر تف کردن لاماها

وقتی در «بولیوی» و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی رانندگی می‌کنید، باید مراقب لاماهایی باشید که از جاده عبور می‌کنند. لاماها را هم که می‌شناسید؟ عادت بد تف کردن دارند! این تابلو به رانندگان اطلاع می‌دهد که هنگام عبور از این جاده، بهتر است شیشه ماشین را بالا بکشند.

آلمان: خطر لیز خوردن

آلمان هم مثل بسیاری از کشورهای اروپایی به پیمان «علایم راهنمایی و رانندگی» که در سال ۱۹۶۸ در اتریش منعقد شد، پایبند است. هدف از این پیمان هماهنگ کردن بین‌المللی علایم و تابلوهاست، با این حال همچنان در آلمان تابلوهایی پیدا می‌شوند که برای همه قابل فهم نیستند. منظور تابلو این نیست که «لطفا کلاهتان را بردارید» بلکه می‌خواهد بگوید «مواظب باشید زمین نخورید».

ایسلند: تپه نابینا

در ایسلند به تابلوهایی بر می‌خورید که روی آنها نوشته شده است: «تپه نابینا». اگر راهی این کشور هستید، رمزگشایی ما از این تابلوی استعاری به کمکتان خواهد آمد؛ منظور آن است که در مسیر به تپه‌هایی برمی‌خورید که نمی‌توانید ببینید کسی از آن طرف به سمت شما می‌آید یا خیر.

زندگی پدیا

خانه‌ها و ساکنان‌شان

مریم ساحلی

خانه‌ها با ساکنان‌شان معنا می‌شوند، با همه آنها که زیر سقف‌ها و پشت پنجره‌ها روزگار می‌گذرانند. این معنا اما تنها در حال و هوای خانه‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه به ظاهرشان نیز تسری می‌یابد. من این را نمی‌دانستم، تا چشم‌آبی موسپید از دنیا رفت. باریک و بلند بود و خوش‌لباس. ظاهر خودش و خانه‌اش همیشه آنگونه بود که انگار چشم‌انتظار مهمان هستند یا قرار است بروند مهمانی. پنجره‌ها و بالکن‌های ساختمان‌های بلند اطراف، مشرف به حیاطش بودند. حیاطی که قلب برگ‌های سبز سیکاسی بزرگ در آن می‌تپید. حیاط، حتی در فصل برگریزان درخت‌ها، همیشه تمیز بود و شیشه‌های پنجره‌ها نور آفتاب را چنان به جان می‌کشیدند که هر رهگذری دلش می‌خواست، مهمان خانه‌اش باشد. شیشه‌های رنگی در ورودی، به کوچه و عابران لبخند می‌زدند و یک وقت‌هایی نشان از حرکت یا سکون پرهیبی از تن باریک زن داشتند. تا بود، خانه با همه سن و سالش قشنگ بود. اما ناگهان رفت. آن‌قدر بی‌صدا رفت که بعضی همسایه‌ها صدای رفتنش را نشنیدند. یک وقت دیدند اعلامیه فوت چشم‌آبی موسپید نشسته بر دیوار و دیری نگذشت که ساکنانی دیگر از راه رسیدند. حالا خانه روایت تنهایی یک زن نیست. صدای حرف‌زدن‌ها، خندیدن‌ها و خشم آنها که ساکنش شده‌اند یک وقت‌هایی راه می‌گیرد به سمت بیرون. اصلا انگار زندگی با سرعت بیشتری در آن جریان دارد. با وجود این، دیوارها، پنجره‌ها و شیشه‌ها باید، همان باشند که بود، اما نیستند. حالشان جور دیگری است و ایضا ظاهرشان. ساکنان جدید پیش از آنکه بیایند رنگ نو بر دیوارهای درون خانه زدند و چند روزی هم سر و صدای چکش و اره، نشان از تعمیرات داشت ولی نمای خانه دست‌نخورده ماند. هرچند واقعیت این است که خانه دیگر مثل آن وقت‌ها قشنگ نیست. خانه یکباره پیر شده است. شبیه آدم ۵۰ساله قبراقی که یک‌دفعه رسیده باشد به ۸۰، ۹۰سالگی، سراسر کسالت و خمودی. پرده‌های آویخته در قاب پنجره به کوچه اخم کرده‌اند و حالا هیچ عابری لبخند شیشه‌های رنگی درِ ورودی خانه را نمی‌بیند و خانه، آن خانه نجیب و نازنینی که چشم‌آبی موسپید در آن می‌زیست، انگار هرگز در این کوچه نبوده است.

گرینویچ

سلفی با ببر

گردشگران موبایل به دست که می‌خواهند ثانیه به ثانیه سفرشان را ثبت کنند، گاهی می‌توانند حسابی اعصاب خردکن باشند. آنها چنان در کارشان جدی هستند که به تذکرها و توصیه‌های دیگران گوش نمی‌دهند. حتی گاهی کارهای خطرناکی هم می‌کنند. درست مثل یک گردشگر در هند که موبایل به دست دنبال یک ببر دویده تا فیلم بهتری از آن بگیرد. این مرد بی‌خیال، برای مدتی طولانی پشت‌سر این ببر راه افتاده و از این حیوان بی‌خبر از همه جا فیلم گرفته است. انتشار این فیلم در فضای مجازی در هند با واکنش‌های گسترده‌ای مواجه شده و بسیاری، حیرت‌زده گفته‌اند که باور نمی‌کنند یک نفر با دوربین پشت سر ببر راه افتاده باشد. برخی دیگر از این مرد به خاطر احترام نگذاشتن به قلمرو طبیعی زندگی حیوانات و برخی دیگر از مدیران این تور به خاطر صدور مجوز پیاده شدن از خودرو به این مرد انتقاد کرده‌اند.

حل معمای ۲۰ هزار ساله

نقاشی‌های حیوانات در غارها که توسط انسان‌های خوراک‌جو-شکارگر کشیده شده، با خود معماهای زیادی داشته‌اند که دهه‌ها تحقیقات علمی روی آنها بی‌نتیجه بود. تا اینکه یک مرمتگر مبل‌های قدیمی در لندن به این نقاشی‌ها علاقه‌مند شد و یکی از بزرگ‌ترین کشف‌ها در این زمینه را به نام خودش ثبت کرد. بین باکون، با دیدن برخی عکس‌های این نقاشی‌ها در غارهای اروپا متوجه شد که آنها رموزی دارند. او هر چه می‌توانست تصاویر این نقاشی‌ها را جمع‌آوری کرد و متوجه شد که برخی علائم تکرار می‌شوند. او بعد از مدت‌ها توجه، به این نتیجه رسید که این علائم، نوعی تقویم قمری هستند.

یک تیم تحقیقاتی از دانشگاه دورهام به او ملحق شدند و در نهایت مشخص شد، این نشانه‌ها، به زمان جفت‌گیری حیوانات اشاره می‌کند و یک نوع تقویم است. این کشف مهم، نشان داده که انسان‌های غارنشین بیشتر از آنچه که گمان می‌رفت مثل ما بوده‌اند.

۶۰ فرزند و آرزوی اولاد بیشتر

آدم‌های زیادی هستند که نمی‌توانند بگویند چند بچه برایشان کافی است و تا آنجا که می‌توانند دوست دارند بچه‌دار شوند. اما داشتن اولاد زیاد آرزویی نیست که برای همه مهیا باشد. برای این افراد، زندگی یک مرد پاکستانی که به تازگی تولد شصتمین بچه‌اش را جشن گرفته می‌تواند یک رویای دست‌نیافتنی باشد. سردار جان محمدخان خلیجی، که یک پزشک ۵۰ ساله بلوچ است، البته امیدوار است که از خدا فرزندان بیشتری بگیرد و گفته که می‌خواهد ازدواج کند. او سه همسر دارد و گفته که به دنبال یک همسر دیگر می‌گردد و می‌خواهد فرزندان دیگری هم داشته باشد. او گفته که امیدوار است فرزندان بعدی او بیشتر دختر باشند چون خیلی دختر دوست دارد و پسران زیادی هم دارد. همسران او در خانه‌های مجزایی زندگی می‌کنند اما او قصد دارد که تمام خانواده را در یک خانه جمع کند. این پدر باروحیه البته اعتراف کرده که افزایش تورم و هزینه‌های زندگی، به او فشار آورده است. سردار جان محمد خان خلیجی وقت زیادی را با اعضای خانواده‌اش می‌گذراند و با فرزندانش رابطه خوبی دارد و یکی از تفریحاتش این است که با همه خانواده به سفر برود؛ کاری که به شدت سخت است چون برای این کار، به چند ماشین نیاز دارد.

شهرخانه

من هم مادر پسری نجیب هستم

علی‌الله سلیمی

زن خدمتکار این بار پسر نوجوانش را هم با خودش آورده بود. هر کاری می‌کرد به او توضیح می‌داد. پسر فقط سر تکان می‌داد و گاهی هم چهره درهم می‌کشید و معلوم نبود از حرفی که از مادرش شنیده ناراحت شده یا فقط ابراز همدردی کرده است. زن هنوز فرصت نکرده بود از پسرش برای زنِ صاحبخانه حرف بزند. دنبال فرصتی بود این کار را بکند. بگوید که او هم پسری به این قد و بالا دارد. مادر است و می‌داند مادر بودن یعنی چه. همه زندگی‌اش فقط خدمتکار بودن نیست. وقتی به خانه خودش می‌رسد سکاندار خانه خودش، خودش است. مادر مهربانی برای پسرش است و از هزار و یک فوت و فن کار خانه‌داری که در خانه‌های این و آن یاد گرفته در خانه خودش هم خرج می‌کند و خانه‌اش را مثل یک دسته گل، پاک و پاکیزه نگه می‌دارد. اینها از وقتی در دلش تلنبار شده بود که زن صاحبخانه در پایان یک روز کاری خسته‌کننده به او گفته بود «با این کت و کول خسته و افتاده اصلا وقت می‌کنی به خانه خودت برسی؟» زنِ صاحبخانه نگفته بود بیچاره شوهر و بچه‌هایت که باید خودشان جور کم‌کاری تو در خانه را جبران کنند. همین که یادش انداخته بود تو با این خستگی دیگر نمی‌توانی یا فرصت نمی‌کنی به خانه و زندگی خودت برسی، زن خدمتکار را به فکر فرو برده بود. برگشته بود به سال‌ها قبل که تصمیم گرفت علاوه بر کارهای خانه خودش، کارهای خانه‌های دیگران را هم انجام دهد؛ به هر اندازه که در توانش هست و می‌شود از این طریق کمک‌خرج خانه بود. آن هم در شرایطی که مردِ خانه زمینگیر شده بود و دیگر نمی‌شد روی درآمد سابق او حساب باز کرد. آن اوایل که زن این تصمیم را گرفت، مرد مخالفت کرد، هر چند تعارف‌طور، که فعلاً که با این شرایط جدید و اتفاق پیش‌آمده داریم می‌سازیم بعدش را هم خدا بزرگ است اما لحن تحکم‌آمیزش را چاشنی حرفش نکرد که پیش از آن همیشه در لحن و کلامش جاری بود. مرد با این مخالفت فرمایشی و نمایشی فقط می‌خواست حضور خودش به‌عنوان مرد خانه را همچنان به زن یادآوری کند. زن این را فهمید و به روی خودش نیاورد. در آن لحظه دلش به حال مرد سوخت که در وضعیت زمینگیری هم به مرد خانه بودن فکر می‌کرد اما زمام امور داشت از دستش در می‌رفت. زن با کار در خانه یک زن و شوهر سالمند شروع کرد و بعد که هزینه‌های زندگی بیشتر و مخارج بیماری مرد هم به آن اضافه شد، تصمیم گرفت تعداد خانه‌ها را بیشتر کند. خستگی کار هم روزبه‌روز بیشتر شد اما زن هیچ‌گاه فراموش نکرد که اول به خانه و زندگی خودش رسیدگی کند و بعد سراغ خانه‌های مردم برود. این تصمیم که از دلش برخاسته بود و همه وجودش هم آن را تأیید می‌کرد، شد اصل ثابت برنامه‌هایش و بدش نمی‌آمد زن‌های صاحبخانه هم این را درک کنند و بفهمند. اینکه زن صاحبخانه‌ای که از مدتی پیش برایش کار می‌کرد این را نفهمیده بود زن خدمتکار را به فکر فرو برده بود. با خود فکر می‌کرد کجای کارش کم گذاشته یا احساس خستگی‌اش، حین یا پایان کار را علنی کرده که زن صاحبخانه این برداشت را از زندگی او کرده است. این مسئله برای زن سؤال بی‌پاسخی شده و ذهنش را اشغال کرده بود. دنبال بهانه‌ای بود به زن صاحبخانه ثابت کند برداشتش اشتباه است. حاصل زندگی‌اش، پسرش را گزینه مناسبی یافت برای نشان دادن هنر مادری و اینکه همه زندگی‌اش را فقط صرف رفت و روب و تمیز کردن و دست کشیدن به در و دیوار خانه‌های مردم نکرده و موقعی که بعد از یک روز کاری خسته‌کننده به خانه خود رسیده، مادری کرده برای پسرش. قد و بالای تماشایی و نجابت و تربیت صحیح پسرش گواه این از جان مایه گذاشتن یک مادر است که در کنار کار در خانه‌های مردم، حواسش به خانه و زندگی خودش هم بوده و پسرش می‌تواند این ادعای او را تأیید کند.

بوک مارک

چشم‌هایش

بزرگ علوی

خاموشی او مرا متوجه عالم خودمان کرد. بار دیگر نگاهی به تابلو که در مقابل من قرار داشت انداختم و به چشم‌ها خیره شدم. آرزو می‌کردم که نکته تازه‌ای در آنها کشف کنم. در این چشم‌های صاف و شفاف، آیینه‌ای از گذشته این زن نهفته بود. وقتی رویم را از پرده «چشم‌هایش» برگرداندم و به او نگاه کردم، دیدم دارد به ساعتش نگاه می‌کند. گفت: «می‌دانید که دیروقت شده؟»

دیالوگ

نظریه همه‌چیز

جیمز مارش

کیهان شناس هچی رو می‌پرستن؟

- یک تک معادله که همه‌چیزرو در دنیا توضیح بده.

اون معادله چیه؟

- سؤال همینه و سؤال خیلی خوبیه.